



مسئولیت متن و شکل بدوش نویسنده مضمون میباشد، عقیده نویسنده لزوماً نظر افغان جرمن آنلاين نمی باشد



۲۰۲۳/۱۱/۲۰

محمد مُجق

افغانستان، سیاست در سایه پدران

جوامع انسانی به لحاظ مراحل سیر تاریخ و تکامل اجتماعی خود یکسان نیستند. آنچه در این جوامع رخ می‌دهد، از فعالیت‌های سیاسی تا اجتماعی، فرهنگی، هنری و علمی بازتاب دهنده سطح رشد و توسعه آن‌هاست. عمده جوامعی که در مراحل پیشاتوسعه قرار دارند از نظر سلسله مراتب اجتماعی و چینش نیروها زیر عنوان جوامع پدرسالار شناسایی می‌شوند. جوامع پدرسالار یعنی جوامعی که در آن فردیت انسان‌ها هنوز به رسمیت شناخته نمی‌شود و اکثریت شهروندان در مقام نوجوانانی نابالغ تصور می‌شوند که قادر به تشخیص درست سود و زیان خود نیستند و باید قیّم و سرپرست داشته باشند. کسانی که سرپرستی شهروندان را به عهده می‌گیرند نقش پدر برای فرزندان را دارند، اما نقشی سنتی که هرچند می‌تواند با لطف پدران همراه باشد، ولی حقوق تعریف‌شده‌ای برای کودک در آن ملحوظ نیست. در چنین جامعه‌ای فرزندآوری خود وسیله‌ای برای اهداف و برنامه‌های پدران است، زیرا کثرت عددی فرزندان یعنی افزایش کارگران، سربازان و خدمات دهندگان. فرزند به عنوان شخصیت حقوقی مفهوم نوینی است که به عصر مدرن تعلق دارد و این یکی از عواملی است که روند فرزندآوری در کشورهای توسعه‌یافته را دچار دگرپرسی معنایی کرده است، به گونه‌ای که والدین پیش از فرزنددار شدن خود را ملزم می‌دانند که آمادگی ورود یک شخصیت حقوقی نو در ترکیب خانوادگی خود را بگیرند و برای مکلفیت‌های حقوقی و اخلاقی خود در برابر او آماده شوند.

در جوامع پدرسالار راه رسیدن به قدرت و موقعیت اجتماعی سرسپردگی عام و تام به صاحبان سلطه‌ای است که در مقام پدر قرار می‌گیرند و صلاحیت‌های خود را بر اساس چنان رابطه‌ای اعمال می‌کنند. قبول صغارت، قبول دنباله‌روی، خودداری از انتقاد، قبول برتری مرجعیت‌های پدرسالار دانا و توانا، بخشی از سامانه فکر گروهی در چنین جوامعی است. در چنین ساختار اجتماعی تفکر انتقادی زاده نمی‌شود و خلاقیت و ابداع به حد اقل خود می‌رسد و نوآوری و تجدیدطلبی به مثابه زنگ خطری تلقی می‌شود که می‌تواند از پایان نظم پدرسالار کهن خبر بدهد. راه ارتقا و پیشرفت در چنین جامعه‌ای سمع و طاعت و اجرای فرامین به صورت بی‌چون و چراست، هرچند این دنباله‌روی و فرمان‌بری زیر عنوان‌های خوشنماتری مانند احترام، نزاکت، ادب و تربیت عالی پوشش داده می‌شود. این به این معنا نیست که جوامع مدرن فاقد احترام، و ادب هستند، بلکه معیاری که با آن بتوان این ویژگی‌ها را سنجش کرد در جوامع مدرن انتخاب آزادانه افرادی است که با استقلال و خودبستگی این روش را در پیش می‌گیرند نه از روی هراس از مجازات یا خشم مرجعیت‌های پدرسالار.

افغانستان هنوز در مراحل پیشاتوسعه قرار دارد و فرهنگ پدرسالار همچنان در آن نقش پررنگی دارد و سیاست در این جامعه به شکل بارزتری بازتاب‌دهنده نظم پدرسالار است. با آن‌که از شکل‌گیری احزاب سیاسی به عنوان پدیده‌ای مدرن و متعلق به دنیای امروز بیش از نیم قرن می‌گذرد، اما احزاب سیاسی خود به بازتولید وضعیت پدرسالار کمک کردند و در نتیجه آن رهبران این احزاب خود به پدران و موسفیدان قبیله تبدیل شدند که کسی از آنان حق پرسش ندارد و نمی‌تواند به حسابدهی و پاسخگویی ملزم‌شان کند. سلسله‌مراتب حزبی به جای آن‌که نقشی بیروکراتیک در جهت توزیع وظایف و ترتیب کارها داشته باشد، بیش‌تر بازسازی هرم سلطه پدرسالارانه است و کسانی که در راس قرار دارند می‌کوشند فرهمند و برخوردار از شکوه ماورایی به شمار آیند. کسی که در رتبه بالاتر این هرم قرار می‌گیرد به آسانی رهبر خردمند و پیشوای مدبر خوانده شده و موجی از تملق و چاپلوسی به سویش سرازیر می‌شود. واژه "بابا" در این بستر فرهنگی و سیاسی بار معنایی خاصی دارد و برای نشان دادن اوج احترام همگانی به کسی او را بابای ملت می‌خوانند، و پیروان برخی چهره‌های سیاسی صراحتاً پیشوند بابا را به نام او اضافه کرده و با افتخار او را بابای سیاسی خود می‌شمارند.

پس از نیم قرن تحولات سیاسی، اکنون یک نسل از سیاستمداران افغانستان در حال بازنشستگی از سیاستند و علی‌رغم میل شدید به تداوم حضورشان در این عرصه، ضعف بنیه و فرسایش بیولوژیک زنگ الوداع را

د پانو شمیره: له 1 تر 2

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټينگه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلیکني د لیکنيزي بني پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هيله من يو خپله لیکنه له رالیرلو مخکي په خیر و لولی

برای‌شان به صدا درآورده یا از توانایی‌شان برای نقش‌آفرینی به شدت کاسته است. اما رفتن آنان یا کنار رفتن‌شان به معنای تغییر قواعد بازی سیاسی و تحول در نظم پدرسالار نیست، بلکه بیش‌تر آنان تلاش دارند تا فرزندان خود را جانشین ساخته و راه را برای رهبر شدن آنان باز کنند. یکی از دلایل سقوط جمهوریت تلاش بخشی از سیاستمداران بر تحمیل فرزندان نازدانه و سرد و گرم نچشیده خود بر عرصه سیاسی افغانستان بود که جای افراد تواناتر و شایسته‌تر را می‌گرفتند و اجازه نمی‌دادند که استعداد‌های بهتری به میدان بیایند و خلأ رهبری را برای نسل‌های آینده پر کنند. این تنها در جبهه مخالف طالبان نیست، بلکه حتی در این گروه نیز، پسر ملا عمر و پسران جلال‌الدین حقانی از آدرس پدران‌شان شناخته شده و در این گروه جایی یافته‌اند.

سیاست‌ورزی در سایه پدران و حضور از آدرس آنان بخشی از بافتار سیاست افغانستان شده است و این گاهی به تناقض‌هایی می‌انجامد، زیرا فرزندان عملاً در دوره‌ای متفاوت و زمانه‌ای کم و بیش ناهمگون با زمانه پدران خود رشد کرده‌اند، و از این رو نمی‌توانند فتوکاپی مطابق اصل پدران خود باشند. از سویی دیگر اما آنان هویت سیاسی و اجتماعی خویش را از پدران خود به وام گرفته‌اند و شایستگی‌های ویژه‌ای ندارند که برای‌شان هویتی مستقل بدهد. پدران‌شان دست کم این مهارت را داشتند که با وجود کاستی‌ها و خطاها، از زیر و بم حوادث با موفقیت عبور کرده برای خود نام و جایگاهی بسازند. فرزندان‌شان، به عکس، در وضعیتی قرار دارند که اگر نام پدران‌شان را از آنان بگیری هیچ سرمایه مهم دیگری به لحاظ شایستگی‌ها و توانایی‌های شخصی برای‌شان نمی‌ماند که با آن وزنی در عالم سیاست پیدا کنند. گذشته از آن، شماری از آنان به ایدئولوژی‌ها و افکاری که پدران‌شان به آن گرایش داشته و از آن دریچه وارد سیاست شده بودند هیچ باوری ندارند، اما در عمل امکان بروز آن را نداشته و به ناگزیری به آن تظاهر می‌کنند، تا سرمایه اجتماعی و سیاسی‌شان آسیب نبیند. کسانی که به ایده‌ای باور ندارند نمی‌توانند با قوت و توان از آن دفاع کنند و در نتیجه نمی‌توانند سیاستمدارانی اصیل و کامیاب باشند.

سیاستمدار اصیل کسی است که آن‌چه را به آن رسیده و باورمند شده است با صلابت مطرح و با شهامت از آن دفاع کند.

گسستی که سقوط جمهوریت بر سیاست افغانستان تحمیل کرد فرصتی فراهم آورد تا سیاستمداران کهنه و فرسوده جاروب شوند و راه برای ظهور نسل جدیدی از مبارزان، فعالان و سیاستمداران هموار شود و مدل جدیدی از سیاست ورزی امکان بروز پیدا کند. چنین تحولی اما مستلزم این است که اهل سیاست از سایه پدران خویش آزاد شوند و به انتخاب مسیری متناسب با زمانه و نسل معاصر خود روی بیاورند. نه تنها در سطح فردی، بلکه در سطح جمعی، افغانستان باید از سیاست پدرسالار و چرخیدن بر محور "بابا"ها رها شود. داستان‌های اسطوره‌ای تقابل رستم و سهراب در ادبیات پارس باستان، و به صلیب کشیده شدن مسیح به دست پدر آسمانی در ادبیات مسیحی، به معنای نمادین نشان دهنده این تقابل پدر و پسر و جدا شدن راه‌شان از همدیگر است. جوامعی که فردیت و استقلال یکایک شهروندان خود را به رسمیت می‌شناسند با پدرسالاری بدرود می‌گویند و پس از آن است که موفق می‌شوند مسیر خود را مسئولانه انتخاب و سرنوشت خود را آگاهانه به دست خود رقم بزنند.